

❖ کاخ بلند زبان فارسی در باد و باران حوادث ❖

□ دکتر غلامرضا افراسیابی □

دانشگاه شیراز

خوشبختی یا بدبختی، تنها در خانه آدمی را نمی‌کوبد. گاهی اقبال و ادبار به چیزهای دیگر نیز روی می‌آورد. شهری در میان شهرها، گلی در میان گلها، روزی در میان روزهای هفته، ماهی در برابر ماههای دوازده گانه سال و عددی در میان اعداد و... با بدبختی دست و پنجه نرم می‌کند. گاهی این بدبختی یا خوشبختی در میان حروف کلمه، یعنی صورت مکتوب پاره‌های صوتی یک کلمه، نیز خودنمایی می‌کند و داغ بدبختی برپیشانی حرفی در میان حروف می‌نهند و آن را گوشه‌نشین و گاهی از میدان بدر می‌کشند. می‌بینیم حرف همزه از آغاز خودنمایی و کاربرد، بدبخت بوده است. زیرا در نامگذاری حروف، غالباً نام حرف با مخرج صوتی آن بستگی دارد و نام حرف را از نخستین طنین صوت می‌گیرند: ب باء ت تاء ج جیم و... اما در همزه چنین نیست. می‌گویند نخست نام آن با تکیه به آواز آن، امزه نهادند. اما به بهانه ادای این حرف ازین کام و همانندی این ادابا - قی و غثیان، امزه به همزه بدل گشت^۱ از سوی دیگر چون این حرف برخلاف حروف دیگر، در نوشتن شکل ثابتی ندارد و تحت تأثیر حرکت آن یا حرکت پیش از آن به صورت «ا. و. ی» مکتوب می‌گردد، بنابراین در میان حروف به صورت «لا» پیش از حرف (ی) خودنمایی کرد یعنی صورت معینی ندارد. بعضی می‌گویند حرف نخست الفباء همزه است و اگر در الفباء به آن الف می‌گویند مراد الف متحرکست و الف متحرک

همان همزه است^۲ و الف را تا مدتی پیش در میان الفباء به صورت «لا» لام الف و پیش از حرف «ی» می آورند. و چون حرف الف ساکن ماقبل مفتوح می باشد و تلفظ کلمه با ابتداء به ساکن ناشدنی ست بنابراین «لام» را به آن چسبانیدند تا بتوان آن را تلفظ کرد و نمایش داد^۳.

هنوز این نکته جا نیفتاده، بدبختی دیگری به سراغ همزه آمد. چون زبان عربی، زبانی لطیف و فصیح است و تلفظ همزه در میان کلمه تحت تأثیر نحوه ادای آن از بن کام، از فصاحت آن کلمه می کاهد، بنابراین کوشیدند حتی الامکان از به کار گرفتن آن خودداری کنند. از این روی همزه را به دو گونه تقسیم کردند: همزه وصل و همزه قطع. در همزه وصل، تلفظ این حرف از میانه، بیگانه وار، برمی خیزد و دو حرف پیش و پس آن به هم پیوسته می گردد^۴

بزرگترین بدبختی همزه، اسقاط آن در آیه مبارکه تسمیه است. درین آیه «باسم الله» به صورت «بسم الله» مکتوب می گردد^۵

اما این بخت برگشتگی به همین جا ختم نگشت. در دوره ما، دایه های مهربانتر از مادر یعنی زبان شناسان می کوشند، حتی الامکان از به کار بردن کلمات مهموز در میان کلمات - چه فارسی و چه عربی - خودداری کنند و می گویند در فارسی همزه جز در آغاز کلمات نمی آید و به این همزه هم الف متحرک می گویند.^۶ بنابراین پائیز و پائین را باید پاییز و پایین نوشت و خواند. و کلمه عربی ارائه را بی هیچ دلیل ارایه می نویسند و می خوانند. کلمه جزء را هم بی هیچ دلیل جزو می کنند و قس علی هذا. باید دانست: همزه در فارسی بردو گونه است: اصلی و عارضی. همزه اصلی تنها در آغاز کلمه می آید ولیکن همزه عارضی در میان و آخر کلمه هم ظاهر می گردد. و البته طبق قاعده به کار می رود:

وقتی بخواهند ضمائر متصل اضافی - مفعولی را به لفظی ملحق کنند که آخر آن هاء غیر مملفوظ یا بدل حرکت باشد. چون ماقبل این ضمائر متحرک است و هاء بدل حرکت نیز قبول حرکت نمی کند، بنابراین حرف همزه ای را به عنوان میانجی در میان ضمائر و آن الفاظ در می آورند و حرکت را روی آن ظاهر می کنند: «... و هرگاه یکی از این شش را به لفظی که آخرش هاء باشد ملحق کنند، همزه مفتوح به میانش در آرند تا دو ساکن جمع نشود. همچو جامه اش و خامه اش و خانه ات و کاشانه ات و گفته ام و

شنیده‌ام و آمده‌اند و رفته‌اند و خوانده‌اید و شنیده‌اید...»^۷

نیز هرگاه یاء خطاب یا وحدت و یا تنکیر و جز آن به کلمهٔ مختوم به‌هاء غیرملفوظ پیوندد، در میان یاء و لفظ مزبور همزه می‌آورند تا حرکت پیش از یاء ظاهر گردد: «... تواند که در کلمهٔ گفته و رفته و مانند آن مثلاً یای خطاب یا یای وحدت و یا یای تنکیر و غیرذلک لاحق کردند، به جهت رفع اجتماع ساکنین. و گفته‌ای و رفته‌ای شد.»^۸

در کلمات ممدود عربی همزه به صورت قطع (۶) بعد از الف در می‌آید حال اگر این‌گونه کلمات وارد زبان فارسی شوند غالباً این همزه را می‌اندازند ولیکن در وقت اضافه برای نشان دادن کسره، این همزه خودنمائی می‌کند و فصحاء و بلغاء می‌شود فصحاو بلغاء ایران^۹ و تبدیل همزه به «ی» از فصاحت کلمه می‌کاهد.

چون یاء نسبت به کلمات مختوم به الف یا واو ماقبل مضموم ملحق گردد، همزهٔ مکسور میان الف و یا واو و یاء نسبت در می‌آید و این همزه را همزهٔ وقایه گویند به جهت نگاهداشتن کسرهٔ یاء مانند طلائی و کندوئی. این قاعده در انواع (یاء) مثل یاء مصدری - فاعلی و... نیز اعمال می‌گردد مثل مائی توئی گوئی پوئی و...^{۱۰}

هرگاه کلمه‌ای به حرف (ی) ختم گردد و یاء دیگری چون یاء نسبت یا مصدری یا خطاب یا... در آخر آن درآید، حرف (ی) اصلی به همزه بدل می‌گردد: کی، می، می شود کیئی میئی. آی آئی.

همه چشمیم تا برون آئی همه گوشیم تا چه فرمائی

چون بعد از حرکات مرکب یعنی حروف مده (ا. و. ی)، در آمدن دو حرف یاء، ثقیل است بنابراین در کلمات مختوم به این حروف یاء نخست را برای فصاحت کلمه به همزه بدل می‌کنند. مانند گوئیا، پوئیدن - پائیدن - آئین - پائیز. تلفظ این کلمات با دو یاء شباهتی به دهن‌کجی پیدا می‌کند و زشت است و از فصاحت کلمه کم می‌کند. «رندان اساس میکده نیکو نهاده‌اند.»^{۱۱}

گذشتگان پاک سرشت ما با آگاهی تام و تمام از علوم بلاغی و توجه به ماهیت زبان فارسی کوشیده‌اند زیبایی «فارسی چون شکر است» را بپایند و با استفاده از توانائیهای این زبان برزیبائی و دامنهٔ آن بیفزایند و ما با تصرف نابه‌جای خود از یک سوی زبان فارسی را از فصاحت و بلاغت می‌اندازیم و از دیگرسوی در برابر

تلاشهای بسیار ارجمند گذشتگان در نگهبانی از زبان فارسی ناسپاسی می‌کنیم. همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی هم باید در جای خود بماند. خودنمائی کلمات عربی در زبان فارسی نیز باعث گسترش دامنه واژگان و افزایش بنیه زبان فارسی در تفهیم و تفهم شده است. این کلمات در عین حفظ همه اصالتها دیگر عربی نیستند و فارسی به‌شمار می‌آیند. کنار گذاشتن این کلمات نادیده انگاشتن تلاش پیشینیان در شمار می‌آید و تصرف در کتابت این کلمات نیز زبان فارسی را از فصاحت دور می‌کند. زبان مردم ایران فارسی دری‌ست و دری در فرهنگهای لغت به معنی فصیح آمده است^{۱۲} و املاء غلط کلمه - هرچند از روی تعصب قومی - در زبان فارسی جایز نیست. مدتی‌ست برخی از نویسندگان من‌باب تفتن و برای سره‌نویسی، صرف نظر از کلمات، در اصطلاحات نیز تصرف می‌کنند و معنی لغوی را جای اصطلاح می‌گذارند و به خیال خودشان فارسی سره می‌نویسند. هرچند اصطلاحات عربی مستعمل در فارسی، دیگر عربی نیستند و در کتابهای ما راه یافته و در زبان ما جا افتاده. در قرآن کریم هم کلمات رومی و ایرانی مستعمل است ولیکن این کتاب آسمانی این کلمات را عربی می‌داند. چون این کلمات در میان اعراب به کار می‌رفته و عنصر بیگانه به‌شمار نمی‌آمده است. اصطلاحات عربی هم دیگر برای ما بیگانه نیستند. مدتی‌بیش از سیزده قرن، وجود این کلمات و اصطلاحات آسیبی به زبان ما نزد از این پس هم نخواهد زد و سخنوری فارسی، زبان فارسی را می‌پاید. باید دانست. در آخر دوره ساسانی در پهنه ایران بزرگ و در سرزمینهای این خاک پاک، پنج زبان متداول بود: پهلوی. پادشاهان در مجالس خود به این زبان تکلم می‌کردند و در اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان رایج بود. فارسی. زبان موبدان بود و در ناحیه فارس مردم به آن سخن می‌گفتند. دری. در نواحی و شهرهای مدائن گسترش داشت و وابستگان به دربار با آن گفتگو می‌کردند و در میان شهرهای خراسان بیشتر زبان تکلم مردم بلخ بود. خوزی منسوب به سرزمین خوزستان بود. و پادشاهان و بزرگان کشور در اوقات فراغت و خلوت و در امور شخصی و غیر دیوانی به این زبان سخن می‌گفتند. سریانی. منسوب به سورستان. و آن گستره عراق بود. به سریانیان، نبط نیز می‌گفتند. سریانی نیز خاص اطرافیان پادشاهان بود و نیازمندیها و شکوائیه‌ها و دادخواهی‌های خود را به این زبان در میان می‌نهادند.^{۱۳}

در میان این زبانهای پنجگانه، دری منسوب به دربار، و زبان فرهیختگان بود. و از روزگار بهمن، پسر اسفندیار رایج بود و این فرهیختگان می‌کوشیدند زبان خود را از هرخلل و کاستی دور نگه‌دارند و به فصاحت و بلاغت دری ارج می‌نهادند و در شیوایی و رسائی آن فنون بایسته فصاحت و بلاغت را منظور نظر داشتند. از این روی در دوره ساسانی زمینه بلندی و گسترش این زبان فراهم گشت.

در آثار مکتوب بازمانده از آن دوره نشانه‌های توسل به عوامل زیبایی سخن و رسائی آن، و برخورداری از آرایه‌های طبیعی و پرهیز از آنچه مخّل فصاحت و بلاغت در شمار می‌آید به خوبی مشهود است. کریستن سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» می‌نویسد: ایرانیان از زمان قدیم، عنایتی به تزیین ظواهر کلام داشته‌اند و در مکاتیب و رسائل دیوانی، اسلوب فنی و سبک صنایع به کار می‌بردند و نثر را، به اقوال حکما و مواعظ اخلاقی و دینی و اشعار و معنیات لطیفه، موشح می‌ساختند و آن را به صورت قطعات ادبی، در کمال ظرافت و جمال در می‌آوردند. در ترکیب کلمات و کیفیت تعبیرات، تناسب بین متکلم و مخاطب و کاتب و مکتوب الیه و سایر دقایق فنی را رعایت می‌کردند... در کتب ادبی زبان پهلوی و خطبه‌هایی که پادشاهان هنگام برتخت نشستن بیان می‌کردند، میل به صنایع و محاسن لفظی و زیبایی کلام دیده می‌شود...^{۱۴}

به همین مناسبت پس از ظهور اسلام در ایران، با پدید آمدن نخستین نشانه‌های قیام برای آزادی از قید حکومت خلفا، این زبان در دل مرکز قیام و اقدام یعنی در سرتاسر خراسان بزرگ گسترش یافت و به نام زبان پیام و قیام به دیگر نقاط ایران نفوذ کرد و پس از چندی، به یاری سخنوران و از راه نظم و نثر و سرانجام گفتگوهای روزمره بر سر زبان خرد و بزرگ افتاد و روز به روز بر توانائی و کمال و گستره آن افزود، گشت. و اما

مسلمانان عربی زبان، چون لطف و عنایت خداوندی به زبان عربی ارزانی گشت و قرآن عظیم به این زبان بر پیغامبر گرامی اسلام (ص) فرود آمده بود، هرجائی را می‌گشودند با فرهنگ مردم آن سامان در می‌افتادند و می‌کوشیدند زبان عربی را جانشین زبان قومی مردم ناحیه مغتوحه کنند و درین باره از کتاب سوزی و آتش در زدن در کتابخانه‌ها نیز خودداری نمی‌کردند: «... فکانت العرب فی صدر الاسلام لا

تعتنی بشيء من العلوم الا بلغتها... حتی یروی انهم اُحرقُوا ما وَجَدُوا مِن الْکُتُبِ فی قُتُوحَاتِ الْبِلَادِ»^{۱۵} و چون زبان عربی، زبان قدرت و دین و فرهنگ قوم فاتح بود، به زودی درین سرزمینها برای خود جائی باز کرد و مردم برخی به اختیار و بعضی به اجبار این زبان را فرا گرفتند و بدان نوشتند و گفتند و از پس چندی زبانهای قومی از یاد رفت: «زبان عربی که همچون سیلی از واحه بی آب و علف و صحاری خشک شبه جزیره عربی همراه با اسلام فوران کرده بود به زُفتن و جارو کردن مرزهای زبانی جهان پرداخت زبان کوتیک غربی در اسپانیا، گویشهای رمانتیک اسپانیا و سیسیلی، زبان بربرهای ساحل آفریقای شمالی، زبان قبلی در مصر، زبانها و گویشهای آرامی در سوریه، فلسطین، عراق و غیره همه و همه در مقابل زبان عربی جا خالی کردند»^{۱۶} و البته این خطر فرهنگ و زبان مردم ایران را نیز تهدید می کرد. اعراب مسلمان در روزگاری دراز و به صورت پاره پاره، شهرهای ایران را به قلمرو حکومت اسلامی افزودند و مردم این شهرها تحت تأثیر آئین توحیدی خود و آشنائی با شباهتهای اصولی در میان آئین زرتشت و دین پاک اسلام، چون دین محمدی (ص) را از آئین خود از جهات مختلف برتر یافتند، گروه گروه و گاهی مردم یکی دو شهر به اتفاق اسلام آوردند و برای آشنائی با قرآن کریم و احکام متعالی آن به فراگرفتن عربی پرداختند ولیکن هیچ گاه زبان و فرهنگ خود را فراموش نکردند و هرچند نیروی زبان فارسی و شالوده استوار این زبان، خود را می پائید، مردم ایران نیز به نیکی از حدود و ثغور زبان و فرهنگ خود نگاهیانی می کرد. سخنوران نوپای ایرانی، با به کارگیری الفاظ زیبای فارسی و حفظ ساختمان صرفی و نحوی در جمله پردازی به ماندگاری و زیبایی و رسائی و شیوائی آن کمک کردند. ازین گذشته بعضی از شاعران و نویسندگان دو زبانی و یا عربی زبان ایرانی نظیر اسماعیل بن یسار، بشار بن برد طخارستانی و ابونواس با به کار بردن کلمات فارسی همراه با افکار شعوبی و اندیشه های لطیف ایرانی، زمینه آشنائی اعراب را به ظرائف و لطائف زبان فارسی فراهم آوردند. وزن شعر عربی و مضامین شعری را تحت تأثیر سپرده های خود قرار دادند. نویسندگان نیز با ترجمه آثار بازمانده از دوره ساسانی موقعیتهای فرهنگی، زبانی و اجتماعی و سیاسی روزگار پیشین را به رخ اعراب کشیدند و ایشان را تشویق به فراگرفتن فارسی، کردند: «... اعراب زبان فارسی را در مرآده با اتباع

ایرانی خود در آسیای مرکزی و در ایران به عنوان «زبان رایج عمومی» به کار می‌برند.^{۱۷}

هرچند برخی از سراینندگان ایرانی در آغاز به سرودن اشعار عربی روی آوردند، ولیکن متاع ایشان خریداری پیدا نکرد و به ناچار از ادامه کار بازایستادند. شاید بی‌اعتنائی بعضی از فرمانروایان متعصب مانند یعقوب لیث صفاری، در کساد بازار ایشان مؤثر بوده است: «... یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند ایشان را بکشت و مالهای ایشان برگرفت. پس شعر او را شعر گفتندی به تازی:

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْعَصْرِ وَالْبَلَدِ
بِمَلِكِ يَعْقُوبِ ذِي الْإِفْضَالِ وَالْعَدَدِ

چون این شعر برخواندند، او عالم نبود. در نیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟...»^{۱۸}

در همین حال مردم نیز به گونه‌های مختلف و در حد توان در برابر زبان و فرهنگ عربی و به‌گرده گرفتن آن زبان و فرهنگ مقاومت کردند. نمونه این مقاومت مردمی و اکنش اهل بخارا در برابر فاتحان بود. اعراب چون با سختی این شهر را گشودند. در خواندن مردم آن سامان به اسلام با دشواری رویاروی گشتند. بخاریان چند بار پس از قبول اسلام از آن باز می‌گشتند: «... هرباری اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتندی ردّت آوردندی و قتیبه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود و باز ردّت آورده کافر شده بودند...»^{۱۹}

تا قتیبه ناچار گشت با ایشان سخت بگیرد. در کزّت چهارم بخارا را با جنگ بگیرد و پس از رنج بسیار این مردم اسلام آوردند. و قتیبه برای اطمینان در هرخانه‌ای از شهر بخارا یک خانواده عرب نیز جای داد: «قتیبه صواب دید که اهل بخارا را فرمود یک نیمه از خانهای خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند»^{۲۰} قتیبه مسجدهائی در این شهر بنا کرد و از مردم خواست تا روزهای جمعه نماز آدینه در مسجد گزارند و در روز جمعه منادی می‌کرد هرکس به نماز آدینه بیاید دو درم وی را می‌دهند و البته درویشان به مسجد می‌آمدند تا این دو درم بگیرند. ولیکن در مسجد از گزاردن نماز به عربی خودداری کردند: «... مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن.»^{۲۱}

شاید فتوای ابوحنیفه نعمان بن ثابت در گزاردن نماز به زبان قومی برای نومسلمانان. ریشه در همین بهانه جوئیهای مردم بخارا داشته است.

البته پیش ازین در دوره طاهریان نیز زمینه تفوق زبان فارسی نسبت به عربی فراهم آمده بود و مردم به دلیل ایرانی الاصل بودن طاهریان، چون هوای فعالیت‌های فرهنگی را صافی دیدند، هرچه بیشتر از پذیرفتن رنگ عربی دور شدند: «اتفاق عقیده براین است که طاهریان نماینده آمال ملی ایرانی بودند و از دوره آنان زبان فارسی در برابر زبان عربی که زبان قوم فاتح بود رونق یافت...»^{۲۲}

این خودنمائیهای زیبای فرهنگی مردم ایران در دوره سامانی نیز ادامه یافت. در روزگار احمد بن اسمعیل سامانی زبان گفتگوی فارسی بود و احکام دولتی را به عربی می نوشتند. اما چون می خواستند مردم را از فحوای حکمی باخبر کنند. از روی متن عربی، ترجمه فارسی آن را می آوردند و احمد راضی نبود و بیشتر می خواست فرمانها را هم به عربی به آگاهی مردم برسانند تا مردم ناچار به فراگرفتن عربی باشند و سرانجام پس از چندی تحت تأثیر همین موضوع فرهنگی، وی را در شکارگاهی در چادر خود کشتند:

«احمد که مانند پدرش مرد دینداری بود و مجذوب دانشمندان عربی زبانی شده که به بخارا آمده بودند. ظاهراً تصمیم گرفت احکامی که به عربی نوشته می شد به همان زبان نیز اعلام گردد. و اگر مردم استعداد یا رغبت به یادگرفتن عربی، نشان نمی دادند، بدا به حالشان. این تجربه توأم با دلایل دیگر، احساسات مخالفی نسبت به امیر احمد ایجاد کرد تا اینکه وی، در طی سیاحت و شکاری به دست غلامانش به قتل رسید.»^{۲۳}

می بینیم زبان فارسی به این صورت زیبا و فاخر، و بنا خون دوست و دشمن آبیاری شده، بالیده، و برومند و سایه گستر و پای برجای مانده است و سیل حوادث به هیچ وجه ریشه استوار آن را سست نکرده است.

حال اگر درین زبان برای فصاحت کلمه همزه به کار ببریم یا در املاء درست کلماتی چند از عربی دقت کنیم. باید فریاد برآرند: «زبان فارسی در خطر است؟» آیا این تنگ نظری نیست؟. در تمام قلمرو حکومت اسلامی، از زبانهای قومی هیچ نشانی به جای نمانده است. آن وقت ما باید از درست نوشتن چند کلمه عربی،

روی درهم کشیم که مسلمانی نیست؟

ما با عرب و زبان عربی بسیار دورتر از ظهور آئین پاک اسلام آشنائی و بده بستانهای فرهنگی داشته‌ایم. در روزگار قدیم خانه کعبه برای اقوام و آئین‌های مختلف مقدس بوده است و ایرانیان نیز چون معتقد بودند روح هرمز در آنجا فرود آمده است، آن خانه پاک را مقدس می‌شمردند و زیارت می‌کردند و نام چاه زمزم یادگار زمزمه ایرانیان گرد این آب و چاه می‌باشد.

«وكان الفرس من غير أالصائبه يحترمون الكعبه ايضاً زاعمين ان روح هُرمز حلّت فيها و كانوا يحجّون اليها»^{۲۴} در دوره هاشم جد گرامی پیغامبر اکرم (ص) یکی از برادران وی، نوفل به دربار انوشیروان آمد و برای برخوردارى از امنیت راهها و آزادى رفت و آمد بازرگانان مکی و قرشى به ایران با این پادشاه قرار داد تجارى بست و از وی پروانه سفرهای تجارى و عرضه مال التجاره عربى در بازارهای ایران دریافت کرد و از آن پس تجار قرشى آزادانه به سرزمینهای ایران رفت و آمد می‌کردند. و همراه با این امتعه، لغات و اصطلاحات وابسته به این امتعه نیز در ایران رایج ساختند. بازرگانان ایرانی نیز بی‌کار ننشستند و با سفرهای تجارى خود به مکه بسیاری از کلمات فارسى را به گنجینه لغات عربى افزودند: «... و خرج اخوهم نوفل الى كسرى فاخذ لهم منه اماناً...»^{۲۵} «و يقال بالاجمال ان العرب اقتبسوا من نقدالفرس اكبر مما اقتبسوا، من سواها» تاریخ اللغة العربيه - جرجى زیدان ص ۶.

در روزگار همین انوشیروان، یمن به یاری شیرمردان ایرانی - البته از نوع در قفس، از قید حکومت حبشه آزاد گشت و فرمانروائی آن دیار روزگارانى دراز، در دست ایرانیان بود. «ثم ملّ الحميريون سُلطة الأحباش فذهب احد امرائهم، وأسمه سيف ذى يزن الى الفرس واستنجد بهم، فانجدوه بجيش، قهر به الاحباش. فو قعت اليمن تحت سيادة الفرس»^{۲۶}

و البته درین برخوردارى طولانى ریشه دار و طبیعى، فرهنگهای قومى و من جمله زبان دگرگونه می‌گردد و بی‌گمان این تأثیرپذیرى نمى‌تواند یک سويه باشد. بنابراین از همان روزگار کهن، بسیاری از کلمات فارسى بی‌هیچ دگرگونى و گاه برای حفظ ساختمان نخستین کلمه، و اصالت آن هنگام انتقال به صورت معرب در زبان عربى راه یافت. فرهنگهای لغت عربى و نیز کتابهائی نظیر «المعرب من کلمات

الأعجمی» جوایقی شاهد صادق این مدعاست و عرب متعصب درین مورد به آسانی تعصب را کنار می نهد و برای گسترش واحدهای گفتاری خود گاه در یک مفهوم از چند لفظ فارسی و یونانی بهره می جوید. و از این بابت هیچ گاه روی در هم نمی کشد.^{۲۷}

ازین گذشته از آغاز برخوردهای سیاسی، و تلاش عرب برای برانداختن کاخ بلند فرهنگ و آداب و رسوم مردم ایران و تسلط و جانشین کردن فرهنگ عربی، مردان آگاه و بیدار دل ایرانی، با وقار تمام همراه با نگهداری میراث فرهنگی خود، نرم نرمک به نفوذ آن در میان قوم فاتح پرداختند و سرانجام در روزگار تعالی قدرت عرب یعنی در دوره عباسی، حکومت و در کنار آن زندگی مردم سرزمینهای قلمرو حکومت اسلامی، یکباره رنگ ایرانی گرفت. این نفوذ، در شئون مختلف زندگی مردم - از خاص و عام - سرزمینهای عربی ظاهر گشت. رونق پوشش های متناسب ایرانی و محبوبیت همه جانبه ایرانیان در میان مسلمانان، حتی خلیفه متعصب و سخت گیری همانند ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی را واداشت تا جامه ایرانی بپوشد و درباریان را تشویق به پوشیدن آن کند به ناچار مردم نیز از این مردان پیروی کردند: «و طبیعی ان یشیع فی هذا الجوّ الزاخر بالترف التأنق فی الملبس والثیاب. و قد عمّ بیغداد لبس الازیاء الفارسیة... کانت کل طائفة من طوائف الموظفين و رجال الدولة تلبس زياً خاصاً بها یمیزها من الطوائف الاخری. و کان المنصور اول من دفع الی ذلك...»^{۲۸}

در همین دوره، آداب و رسوم ایرانی در دربار خلافت و به پیروی از ایشان در میان توده مردم در بسیاری از سرزمینهای عربی، از نوزنده گشت و خلیفه گاه بیش از مردم عادی به این آداب و رسوم دل بستگی نشان می دادند. مأمون همانند شاهان ساسانی، جشنهای سده، عید هر مزد، عید نوروز و عید مهرگان را برپا می کرد. جامه ایرانی می پوشید. پیشکش و هدیه می پذیرفت وصله و انعام می داد و شاعران ایرانی و عربی درین جشنها شعر می سرودند و آن اشعار را در بارگاه خلافت می خواندند: «و اما اعیاد الفرس فکانت کثیرة. مثل عید السّدق و هو عید مجوسی للنار و کانوا یوقدونها طوال اللیل متغنین من حولها و راقصین و من اعیاد هم عید هر مزد اله الخیر، و فیه یقول والبة بن الحباب:

قد قابلتنا الکئوس و دابرتنا النحوس

والیوم هرمزرد روز قد عظمته المجوس

و اهم اعیاد هم عیدالنیروز، و هو عیدالربیع، و كانوا يحتفلون به احتفالات صاحبة لاول الربیع حين تدخل الشمس بُرج الحمل و فيه يقول ابونواس:

اما ترى الشمس حلت الحملا و قام وزن الزمان فاعتلا

و غتت الطیر بعد عجمتها و استوفت الخمر حولها کما

واکتسب الارض من زخارفها و شئ نبات تخاله خللا

فاشرب على جذة الزمان فقد اصبح وجه الزمان مقتبلا

و كانوا يحتفلون بعیدالمهرجان بعده بمائة و اربعة و تسعين یوما...»^{۲۹}

نیز. غذاهای عربی، از پس یک چند جای خود را به غذاهای رنگارنگ ایرانی داد و ماهیت و تنوع غذاهای ایرانی به خود گرفت و از راه همین، اغذیه، نام آنها نیز گاهی بی هیچ دگرگونی و گاهی با اندک تصرّف، در زبان عربی برای خود جایی باز کرد و در آن جای ماندگار گشت: «و فی کتاب ابجلاء للجاحظ حشد کبیر من الأطعمة و هی فی جمهورها فارسیة...»^{۳۰}

و البته دوشادوش این اغذیه و نام ایرانی آنها، آئین خوان گسترده، آئین برخوان نشستن و آئین خوردن و آشامیدن برخوان ایرانی نیز در میان عرب و به پیروی از مردم ایران در فرهنگ عربی راه یافت.

نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در فضای فکری مردم سرزمینهای عربی به همین جای پایان نپذیرفت. و با گسترش جلوه‌های گونه‌گونه هنر همانند: شعر، موسیقی امثال، خطبه و... فرهنگ ایرانی همه را در زیر چتر پرشکوه خویش درآورد و به این همه قدرت و اعتبار بخشید: «عجیب است که مسلمانان با وجود علاقه فراوانی که به شعر و تاریخ داشتند از شعر و نمایشنامه و تاریخنگاری یونانی غافل ماندند و درین مرحله فعالیت علمی و ادبی، به جای تبعیت از یونان پیرو ایرانیان شدند.»^{۳۱}

با خودنمایی شعرای عربی زبان ایرانی الاصل چون بشارین برد و ابونواس، در تهیه شعر سرزمین‌های خلافت در شعر عربی از نظر چهارچوبه‌های عروضی و لفظ و معنی دگرگونی زیادی پدید آورد. وزنه‌های سنگین و دراز آهنگ متأثر از شعر دوره

جاهلی به اشعاری با وزنه‌های کوتاه و موسیقاری و ضربی با اندیشه‌های بسیار لطیف و سراپا احساس و غنائی بدل گشت. این اشعار غالباً در دربار خلافت با موسیقی خوانده می‌شد کتاب گرانقدر اغانی « حمزه اصفهانی بسیاری از این اشعار و آهنگهای خاصه آن را ثبت کرده است. «شعر غنائی عرب تحت نفوذ شاعران ایران و از تکامل نسیب... به وجود آمد»^{۳۲}

موسیقی عربی هم تحت تأثیر موسیقی ایرانی دگرگونی و گسترش پیدا کرد. «خوانندگان ایرانی در سایه هنر خود برجستگی یافتند و در دوره اسلامی در شکوفائی هنر موسیقی و آواز تازیان سهمی به سزا داشتند. ابن مسجیح، از مردم مکه، ترانه‌های ایرانی را از صنعتگران اجیر شده ایرانی که به تعمیر خانه مقدس کعبه گماشته شده بودند آموخت و موسیقی ایرانی را به دنیای عرب آورد.»^{۳۳}

درخت برومند معارف اسلامی و شعبه‌های مختلف آن با زلال سرچشمه ذهن و ضمیر دانشوران و علماء ایرانی پرورده و سایه گستر گشته است و درین باره عالم تیزهوش و آگاه ابن خلدون اظهار شگفتی کرده است: «و من الغریب الواقع ان حملة العلم فی الملة الاسلامیه اکثرهم العجم... ولم یقم بحفظ العلم و تدوینة الا الاعاجم و ظهر مصداق قوله صلی الله علیه و سلم. لو تعلق العلم باکناف السماء لئله قوم من اهل فارس.»^{۳۴}

و البته در اینجا مراد از عجم ایرانی است و حدیث مبارک پیغامبر اکرم (ص) نیز بر آن دلیل است. و از همین جهت «ارنست رنان» فیلسوف مشهور فرانسوی می‌گوید: اگر علوم و فرهنگ ملل دیگر و به خصوص ملت ایران را که بعد از اسلام وارد جهان عرب شد از اعراب بگیرند فقط عرب می‌ماند و شتر او.^{۳۵}

و البته این سخن نه تعارف و مجیز و نه هذیان و یاوه گوئی است «خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران» و ریشه در حقیقت و واقعیت محسوس دارد. ولیکن قوم عرب در کاربرد کلمات بیگانه و من جمله الفاظ فارسی، پیوسته به اصالت آن الفاظ توجه داشته و به کاربرد «در زمانی» نمی‌نگریسته است. بنابراین نخست کلمه را به اصل آن برمی‌گردانیده و زان پس با دگرگونی‌های اضطراری و گاهی تفننی و سازگار با زبان عربی آن کلمه را به کار می‌برده است. من باب مثال کلمه چوگان فارسی را به صورت صولجان به کار می‌برد چون این کلمه در

اصل چولگان بوده است. ۳۶

حال اگر ما نیز برای رعایت فصاحت، در کاربرد کلمات عربی؛ کتابت درست آن کلمات را مورد نظر قرار دهیم کاری به گزاف نکرده ایم و آسمان هم به زمین نمی آید. بعضی از زبان‌شناسان محترم می‌گویند برای آسانی، کتابت کلمه باید تحت الشعاع تلفظ آن درآید بنابراین در فارسی، کلمات ثوره (هیجان) سوره (تندی) و صوره (شکل) به یک صورت درآید و همگی با (س) مکتوب گردد. معانی آن هم هیچ! البته این پیشنهاد تازگی ندارد و از سالها پیش چندمرتبه این معرکه گرم شده است و اگر پاسداران زبان و ادب فارسی سرنرسیده بودند، معرکه گیران کار دست خودشان و مردم می‌دادند!

باید دانست: این دل‌سوزی - با تکیه به پیشینه تاریخی آن، با انگشت نهادن بر برخی از نکته‌های نگارشی و نوشتاری پای در میدان نهاده است. مانند در افتادن با کاربرد برخی از حروف مشترک در میان فارسی و عربی مثل همزه خاصه همزه میان و آخر و پیشنهاد انتخاب صورتی واحد برای نمایش حروف مشترک المخارج در زبان فارسی، یعنی: ث، س، ص، و، ت، ط، و، ذ، ز، ض، ظ، ح، ه و حذف حروف غیرملفوظ در کلمه مانند و او معدوله و هاء بدل حرکت. هرچند در عربی، و در وضع نخستین الفباء هرصورتی از این حروف، نماینده صوتی و مخرجی ویژه آن صوت بوده است. ولیکن چون در خط کوفی - نخستین خط رایج - این حروف نقطه و حرکت نداشت و نشانه‌هایی مانند مد (-) شد (س) جزم (و) و تنوین نیز در کار نبود، بنابراین خواندن و نوشتن برای خود مردم عربی زبان نیز بسی دشوار می‌نمود. اما با گذشت زمان و تلاش مردانی آگاه چون امیرالمؤمنین علی (ع) و ابوالأسود دوئلی و نصر بن عاصم و خلیل بن احمد این کاستیها از میان رفت و خط نسخ جای خط کوفی را گرفت و خواندن و نوشتن آسان گشت.

اما وقتی این حروف با نقطه‌ها و حرکات و نشانه‌ها، پای از مرزهای جغرافیائی زبانی خود بیرون نهاد، و در میان اقوامی با موقعیت جغرافیائی زبان ویژه و مخارج معین چون ایرانیان متداول گشت، به ناچار به سبب نداشتن بعضی مخارج صوتی، حروف قریب‌المخرج را به حروف مشترک‌المخارج بدل کردند و از این جای، نخستین نشانه‌های ناسازگاری زبانی، در گفتار و نوشتار پدید آمد و از همان آغاز

برخی از دانشوران ایرانی مانند حمزه اصفهانی در کتاب «التنبیه علی حدوث التصحیف» و ابوریحان بیرونی در کتاب «الصیدله» از دشواری و نابسامانی خط عربی در فارسی نویسی شکوه آغاز کردند و مردم نام آوری چون خواجه رشیدالدین فضل الله مدیر با تدبیر و دانشمند و تاریخ پرداز بی نظیر عصر مغول با از این مرتبه فراتر نهاد و پیشنهاد وضع حروفی متناسب با مخارج و تعیین اشکالی خاص برای حرکات کرد: «... حسب هر مخرجی حرفی نهیم و شکلی بی نقطه جهت آن مخرج وضع کنیم و کیفیت تصویر و مخرج آن بیان کنیم و اعراب ایشان را نیز اشکال وضع کنیم که دلالت بر حرکات مختلف الفاظ ایشان کند...»^{۳۷}

این گله‌ها و پیشنهادها، هرچند بر پایه خیرخواهی و روشن اندیشی بود، اما در کنار تعصب ریشه دار و پایداری سرفرازانة مردم ایران در نگاهبانی از میراث‌های فرهنگی و زبانی خود به جایی نرسید و از پس چندی فراموش گشت. ولیکن در دوره قاجاریه، با ورود افسارگسیخته کلمات عربی و ترکی و گاهی فرنگی، و خودنمایی ترکیبات تازه ترکی - عربی و ترکی فارسی از ترکیه عثمانی در نثر و نظم فارسی، و پدید آمدن نثرهای تصنعی و منشی مآبانه، خاصه در نامه‌های درباری، آشفته‌گی و سنگینی محسوسی در نوشتارها، از کتاب و نامه، روزنامه پدید آمد و نثر را از دسترس مردم دور ساخت: «در دوره پادشاهان قاجار کتابها، بلکه فرمانها، منشورها، نامه‌ها (حتی به سلاطین اروپا) مقاوله نامه‌ها و عقدنامه‌ها یعنی کلیه مکاتیب رسمی و غیررسمی، به صورتی درآمد که در آنها از زبان فارسی جز مقدار کمی کلمات افعال و ادات ربط چیزی باقی نماند.»^{۳۸}

بنابراین برخی از مردم دلسوز و آگاه برای مقابله با این آشفته‌گی به ساده نویسی روی آوردند و مردم آشنا با قلم و نویسندگی و حتی توده مردم را به دنبال خویش کشانیدند. قائم مقام فراهانی و امیرنظام گروسی از پیشاهنگان این شیوه بودند و این روش مدتی همچنان بماند ولی برخی از نویسندگان به نام «پاک ساختن زبان فارسی» کار را به تفریط کشانیدند و با سره نویسی و بیرون کردن کلمات آشنا و خوش آهنگ عربی از نوشته‌ها به گونه دیگری به زبان فارسی آسیب رسانیدند. و کار ساده نویسی به ابتدال کشید. نمونه این ابتدال را می توان در کتاب «بروز نگارش» نوشته میرزا رضاخان افشار بکشلو مشاهده کرد. در همین گیرودار، برخی از

اندیشه‌مندان روشن‌رای، با آشنائی با دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی در کشورهای غربی، و پیشرفتهای مردم آن سامان، در اندیشه زودن غبار بدبختی از پهنه زندگی مردم ایران افتادند و همه این بدبختیها را در بیسوادی مردم و افسارگسیختگی حاکمان در بی قانونی دانستند و بی سوادی توده مردم را هم زائیده دشواری خط و ناسازگاری در میان گفتار (تلفظ) و نوشتار (کتابت) و شکل حروف و نقطه و حرکت در شمار آوردند. و پس از چند قرن نغمه تغییر خط فارسی را ساز کردند و کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزا عبدالرحیم طالبوف، پورداد، سعید نفیسی، رشید یاسمی، علی دشتی، سیدحسن تقی‌زاده در این باره تا دوره مشروطیت سینه‌ها چاک دادند و رساله‌ها و مقاله‌ها نوشتند و برخی از ایشان نیز الفباهائی پیشنهاد کردند ولیکن این تلاشها - اگر نه همه - جنبه سیاسی داشت و کاری از پیش نبرد و چون پای پدیده‌های فرهنگی در میان بود و تغییر خط میراث فرهنگی را تهدید می‌کرد به ناچار بسیاری نیز در پیش با قدم و قلم به پا خاستند و سرانجام مردی چون سیدحسن تقی‌زاده از این بابت استغفار کرد: «این جانب در بیست سال قبل تمایلی به قبول خط لاتینی برای فارسی داشته و رساله‌ای به اسم مقدمه تعلیم عمومی در آن باب نوشتم. ولی بعد به واسطه معایبی که در این کار دیدم و اندیشه خطری که برای مایه ادبی و زبان خود پیدا کردم، از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار می‌کنم.»^{۳۹}

متأسفانه با همه این تجربه‌های تلخ، دوباره از راه روزنامه‌ها و کتب درسی نغمه‌های ناخوشایندی در همین زمینه‌ها سازگشته است و آشفتگی پهنه زبان و ادب فارسی را در میان گرفته است. بی هیچ نیازی و بی هیچ قانونی در کتابهای درسی و در کنار آن در روزنامه‌ها غلط‌نویسی را باب می‌کنند:

حتّا = حتی. مصطفا = مصطفی. شعرهای ام = شعرهایم. اقبال اش = اقبالش و ده‌ها کلمه غلط را در کتابها به نمایش گذاشته‌اند.

در دستورنویسی کار به بازاریابی تجاری کشیده است هرروز نکته‌ای را باب می‌کنند و از پس چندی همان نکته را نفی می‌نمایند. تعاریف آشنا و درست و مباحث مفید جای خود را به مغالطه و تحلیلات من درآورد و نظریه‌های «لایتچسبک» داده است. از همین روی در آغاز هر سال کتابهای دیگری باب می‌کنند

و از این راه سرمایه‌های گزافی را - صدالبته به نفع گروه مؤلفان - بریاد بی‌نشانی می‌دمند. پشت کتابها را نگاه کنید! در گذشته مثنی مردم دلسوز و آگاه و بالاتر از همه عاشق، از راه همین کتابها همراه با انتقال نکته‌های علمی به نوجوانان و جوانان درس اخلاق، خداپرستی، دین‌داری، شجاعت، بزرگ‌مردی و کرم می‌دادند و این بچه‌ها با دنیائی وقار و اندوخته‌های علمی و دینی و اخلاقی پای از مدارس بیرون می‌نهادند و در جامعه خدمت می‌کردند. حالا ما به آنها چه می‌دهیم؟

و من الله التوفیق و علیه التکلان

شیراز - خرداد ۷۸

منابع:

۱. نثاری، چهار گلزار چاپ کانپور ۱۸۸۱ م ص ۴ - حاجی محمد - حیران تحقیق القوانین چاپ ۱۲۶۲ بمبئی ص ۳
۲. غلام دستگیر - قوانین دستگیری چاپ ۱۲۶۵ هنر - ص ۱۷۶ - محمدنجم‌الغنی - نهج‌الادب چاپ لکهنو ۱۹۱۹ ص ۹۰
۳. تحقیق القوانین ص ۳ قوانین دستگیری ص ۳ - نهج‌الادب ص ۹۰
۴. رشیدالشرطونی - مبادئ العربیه. بیروت ص ۱۶۳ و ۱۶۴
۵. ابوالفتح رازی - تفسیر ج ۱ ص ۳۰ اسلامیة. تهران
۶. شریعت - دکتر محمدجواد دستور زبان فارسی ص ۱۲ - دستورهای دیگر
۷. محمدحسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع ص ۱۰ نهج‌الادب ص ۸۹
۸. نهج‌الادب ص ۸۹
۹. قوانین دستگیری ص ۲۷۷
۱۰. قوانین دستگیری ص ۲۷۸
۱۱. قوانین دستگیری ۱۹۸
۱۲. برهان قاطع و فرهنگ‌های دیگر - قوانین دستگیری ص ۱۶۶
۱۳. الخوارزمی - مفاتیح‌العلوم ص ۱۱۷ - حاجی خلیفه کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۰ - استنبول ۱۳۶۰
۱۴. خطیبی - دکتر حسین - فن نثر انتشارات زوار ۱۳۶۶ ص ۸۰
۱۵. حاجی خلیفه - کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۳
۱۶. میخائیل. ای. زند. نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران ترجمه ح. اسدپور - پیرانفر انتشارات پیام ۱۳۵۱ ص ۳۱
۱۷. ریچارد. ن. فرای - بخارا - ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۴۸ ص ۳۷

۱۸. تاریخ سیستان - تصحیح ملک الشعراء بهار. کتابخانه زوار ص ۲۰۹
۱۹. نوشخی. ابوبکر محمدبن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه قبادی کتابفروشی سنائی ص ۵۷
۲۰. تاریخ بخارا ص ۵۷
۲۱. تاریخ بخارا ص ۵۷
۲۲. تاریخ بخارا ص ۵۷
۲۳. تاریخ بخارا ص ۸۰
۲۴. وحیدی. محمد فرید دائرة معارف القرن العشرين ج ۸ ص ۱۴۶ و ۱۴۷
۲۵. محمدبن جریر الطبری - تاریخ الطبری - دارالمعارف عصر ۱۹۶۱ - الجزء الثاني ص ۲۵۲
- احمدبن علی القلقشندی - صبح الاعشى - بیروت - الطبقة الاول ۱۴۰۷ هـ الجزء الرابع ص ۲۶۹
۲۶. جرجی زیدان - تاریخ اللغة العربية - مطبعة الهلال ۱۹۰۴ ص ۵ - دائرة معارف القرن العشرين ج ۶ ص ۲۴۰ و ۲۴۱
۲۷. تاریخ اللغة العربية ص ۲۳ ص ۳۵
۲۸. شوقی ضیف - تاریخ الادب العربي - العصر العباسی الاول ص ۶۹
۲۹. تاریخ اللغة العربية - العصر العباسی الاول ص ۷۰
۳۰. تاریخ اللغة العربية - العصر العباسی الاول ص ۵۲
۳۱. ویل دورانت - تاریخ تمدن - عصر ایمان ص ۳۰۹
۳۲. فیلیپ حتی - تاریخ عرب - انتشارات آگاه ص ۳۲۲ ترجمه ابوالقاسم پاینده
۳۳. یان ریپکا - تاریخ ادبیات ایران - ترجمه عیسی شهابی - ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۴ ص ۹۴
۳۴. ابن خلدون مقدمه - بیروت - لبنان ص ۵۴۴
۳۵. کنستان ویرژیل گیورگیو. محمد پیغمبری که از نو باید شناخت - ترجمه ذبیح اله منصورى ص ۱۹
۳۶. ر. ک المعرب من کلمات الاعجمی
۳۷. یحیی ذکاء - تغییر خط فارسی تهران ۱۳۲۹ ص ۱۳
۳۸. آرین پور. یحیی. از نیما تا روزگار ما انتشارات زوار ص ۱۵
۳۹. مجله یادگار، سال چهارم شماره ۶ ص ۳۹ - نقل از یحیی ذکاء - در پیرامون تغییر خط فارسی ص ۱۸۹ ایضاً آرین پور. یحیی. از نیما تا روزگار ما ص ۴۶